



تپای در رام الله

ترجمه

علی حمزیان - مرتضی حیدری آل کثیر

این نوشته، زیر عکسی تاریخی نوشته شده بود که در آن، محمود درویش بین چند شخصیت سیاسی، از جمله یاسر عرفات ایستاده.

تو آنجایی! بالای تپای در رام الله. راز زود رفتنت را به ما خیر می دهی. به گریه مان می آوری. تو نیستی مگر صورتی که تمام صورت های دوست داشتنتی در آن جمع است. مثل این که با رفتن تو همه آن صورت ها رفتند.

بر روی این سرزمین قصیده عشقی است که جا دارد ما دوباره با آن متولد شویم. این سرزمین، یعنی فلسطین، که تو آن را آراستی و موهایش را شانه کردی و پاهایش را شستی، حالا جسد پاک تو را به آغوش می کشد. فلسطین تو فلسطین ماست و مادر تو مادر ما. هنگامی که صورت زیبایی دیگری غروب کند، هنگامی که یک فدایی به خواب می رود و همه اعلام می کنند به بانو و مادر آغازها و پایان ها، به خاطر دوری غمگین است، به خاطر دوری از هموطنانش این سرزمین غمگین می شود و هنگامی که

شادی شاعران، شاعران را به گریه وامی دارد و گنجشک های «الجلیل» گوشه گیر می شوند و از پرواز باز می مانند، در آن هنگام می فهمیم که رفتن تو از مرگ سخت تر و از لحظه دوری سنگین تر است.

من سال گذشته را به امسال ترجیح می دهم و امسال را به سال آینده و اگر این زمان همچنان زمان باشد، ترجیح می دهم که زمان منجمد یا سنگ شود. خدایا! دانشمندان جایگزینی برای آن پیدا کنند، اما ما صدها بار با خواب هایمان زندگی کردیم و جنگیدیم و یکبار شکست نخوردیم و چقدر «سمیح القاسم» در رثای تو صریح است «محمود درویش!» تو را به گریه می آورد و فلسطین را و سمیح چقدر آرزو می کند که به تو ملحق شود و فریاد می کشد که: «ما را با خود ببر!» او می خواهد غمی بر غم های این زمانه بیفزاید و همانا غزه محمود درویش امارتی است و برای هر گروهی پیامبر و برای هر صحابه ای گروهک. آیا محمود درویش رفتن را از سابق برای خود انتخاب کرده و بر آن تصویری کشیده و تصمیم گرفته است؟ آیا به زخم کهنده ای مبتلا شده است؟ شاید. و شاید هم فقط مرگ باشد. اما تقدیر چنین بود که آن صورت های زیبایی که ما را از خواب بیدار کرد، غروب کنند. یکی پس از دیگری پرواز کنند و جایشان را به ابوسفیان و پسرانش بدهند و آن صورت زیبا عنوان کند که فلسطین ما با انتفاضة انسانی جدیدی به وقت دیگری موقوف شده است.

تو حافظه ای، ای محمود درویش! تو داماد الجلیل و انتفاضة سنگ در رام اللهی! تو باینداری حصار غزه هستی! تو هیچ وقت حیفاً را ترک نکردی! تو یاسر عرفاتی، جورج حبش، ابوعلی مصطفی و توفیق زیاد، تو تمام صورت های دوست داشتنی مان هستی که در یک صورت جمع شده اند. تو بیروت شعرا و جانبازانی و پایتخت عربی در لحظه آزادی!



شماره ۶۰
شهر پورماه ۱۳۸۷